**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه چهل و هشتم\_ 9 دی 1399**

[جمع بندی نظر آخوند و بیان تفاوت آن با شیخ]

مرحوم آخوند می فرماید اگر دو دلیل به نحوه ایی بودند که وقتی عرف این دو دلیل را مشاهده کرد، با تصرف در یکی از این دو توافقی بین دو دلیل ایجاد می کند، به گونه ایی که دیگر تهافت و تضاد یا تناقضی بین دو روایت نباشد، این جا موارد جمع عرفی است که از تعارض خارج است، و تعریف تعارض این موارد را شامل نمی شود، یکی از آن مواردی که عرف جمع می کند بین دو دلیل با تصرف فی احدهما المعین و نتیجه اش عدم تعارض بینهما است، امارات معتبرۀ غیر علمیه هستند، نسبت به اصول شرعیه ایی مثل استصحاب، و برائت شرعیه، چون اگر هر دو دلیل را به عرف عرضه کنند، موضوعی برای اصول مع قیام الدلیل و الامارة نمی­بینند، حال چه این اماره، بر وفاق آن اصول شرعیه باشد، چه بر خلاف آن باشد.

درست است ما اصلی داریم، به نام اصالة الحل، «**کل شیء لک حلال**» داریم، اما موضوع این اصل مشکوک الحل و الحرمة است، هر چیزی که برای تو مشکوک الحل و الحرمة بود حلال است حتی تعلم انه حرام. درست است اگر ما بودیم و فقط اصالة الحل می گفتیم در شرب توتن چون اماره ایی، دلیلی، بر حرمت نداریم پس حلال است اما اگر خبر معتبری، امارۀ معتبره­ایی، قائم شد بر حرمت شرب توتن، این خبر باعث می شود، شک که موضوع اصالة الحل است، از بین برود، و حرمت داخل غایت در کل شیء شود، و آن حتی تعلم انّه حرام است، و از مغیی خارج شود که «**کل شیء لک حلال**» است و همین طور نسبت به استصحاب، اگر جایی از یقین سابق دست برداشتم، به برکت یک امارۀ معتبره­ایی، در این جا نقض یقین به شک نشده است، بلکه مصداق «**انقضه بیقین آخر**» هست.

این را مرحوم آخوند در مواردی تعبیر به ورود کرد، در این بحث تعادل و تراجیح تعبیر به جمع عرفی کرد بدون این که سخنی از کلمۀ ورود به میان بیاورد، البته این نظریه مرحوم آخوند که دقیقا مقابل فرمایش، مرحوم شیخ اعظم است، فقط در نسبت امارات است به اصول شرعیه که شیخ قائل است به حکومت، مرحوم آخوند قائل است به ورود، و یا جمع عرفی. اما در مورد، نسبت امارات با اصول عقلیه لا خلاف بینهما قدس سرهما، فی ورود الامارات علی الاصول العقلیه.

آنچه مرحوم آخوند رضوان الله تعالی علیه بیان می کند و مقابل فرمایش مرحوم شیخ است، همین است. شیخ اعظم بعد از آن که بیان می کند امارات وارد بر اصول عقلیه هستند می گوید اگر اصل ما از مجعولات شرعیه، کالاستصحاب و نحوه بود، کان ذلک الدلیل یعنی آن دلیل معتبر، آن خبر واحد معتبر، آن امارۀ معتبره، حاکم علی الاصل.

و معنای حکومت این است که این دلیل در اثر لسان اقوائی که دارد، حکم می کند که مورد ما از مجرای اصل شرعی­ای مثل استصحاب خارج است.

ریشۀ این بحث این است که شیخ اعظم رضوان الله تعالی علیه معتقد بود، که در حکومت یکی از دو دلیل، به مدلول اللفظی، متعرض حال دلیل دیگر بود، دلیل حاکم رافع حکمی است که در دلیل محکوم هست، بعضی از آن مصادیق را استثناء می کند مثل ادلة شکوک با لا شک لکثیر الشک. در بحث ما هم وقتی مقتضای استصحاب حلیت یک امری بود، طهارت یک امری بود، اما خبر ثقه قائم شد بر حرمت یا نجاست آن، این خبر ثقه حکومت پیدا می کند بر استصحاب حلیت و بر استحاب آن خبر دال بر نجاست، حکومت پیدا می کند، بر استصحاب نجاست.

معنای این حکومت این است، که این جا نقض یقین به شک نشد، نقض یقین به حجت شد، اگر چه نقض یقین به یقین وجدانی نیست، اما نقض الیقین بالحجة است و بالجمله دلیل حاکم نه وجدانا بل تعبدا، شکی را که موضوع دلیل استصحاب بود، بر می دارد.

سخن شیخ اعظم ظاهرش این است که ادعا می­کند، حکومت نفس اماره را بر ادلۀ اصول، حال چه کسی ادعا کند، خود اماره بر ادلۀ اصول حکومت کند، چه کسی ادعا کند، ادلۀ اعتبار اماره بر ادلۀ اصول حکومت دارد، این نظریه از طرف مرحوم آخوند در موارد متعدده­ایی از جمله در همین بحث تعادل و تراجیخ مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

نظر مرحوم آخوند این است که نه خود امارات بر ادلۀ اصول حکومت دارند و نه ادلۀ اعتبار امارات بر اصول حکومت دارند، هیچ کدام نسبتشان نسبت، حکومت نیست، بلکه نسبت ورود است و بس. یا به تعبیر دیگر، جمع عرفی.

اما اگر از مرحوم آخوند بپرسی، مگر نه این است که در اینجا شما نافی حکومت هستید، چرا؟ جواب ایشان این است که **لعدم کون الاماره ناظرة الی الدلة الاصول**، آن ضابطی که برای حکومت شیخ اعظم فرموده است و با یک توضیح و تعلیقه هم من آخوند پذیرفته ام آن ضابطه در بین امارات و اصول شرعیه نیست.

من قبول دارم، که آنچه شیخ اعظم در تفسیر حکومت می گوید که باید یکی از دو دلیل متعرض باشد **لمدلولها اللفظی لحال الدلیل الآخر** درست است اما تعلیق ایی داشتم و آن این بود که حتما ناظر متاخر از آن دلیل محکوم باشد، اگر چه ظاهر عبارت شیخ لزوم تقدم بود، از این تعلیقه که بگذرم اصل این که دلیل حاکم متعرض کمیت دلیل محکوم است، قابل قبول من است، بنابراین هیچ وقت نمی توان یک دلیل را، حاکم بر دلیل دیگر گرفت تا لسانش لسان حکومت، لسان تفسیر، لسان تبین، کمیت موضوع در دلیل نباشد.

اگر این شرح و این تبیین لفظی در دلیل نبود، نمی توان آن را حاکم دانست، بلکه بین این ها تعارض است یا باید سراغ ملاک تخیر یا ترجیح بروید یا باید توفیق عرفی این دو دلیل پیدا کنند. این جا توفیق عرفی را مرحوم آخوند بیان کرد، در موارد دیگر تعبیر به ورود کرد.

بین حاکم و محکومی که شما بیان می کنید به نام امارات و اصول تنافی هست، اگر لسان در امارات لسان شرح و نظر لسان تعرض و تبیین بود، بله حکومت، اگر دلیل امارت، به مدلوله اللفظی، موضوع دلیل اصول را تفسیر می کرد، سعة و ضیقا، مفسر بود و مبین کمیت مراد از اصول، آن وقت حکومت بود، اما چه کنیم که ضابط حکومت بین امارات و اصول نیست، شارع مقدس اماره را حجت قرار داد، آن هنگامی که تو علم به واقعیت، علم به حکم الله واقعی نداری. در ظرف جهل به حکم اماره را برای تو حجت قرار داد و فرمود، احتمال مخالفت با واقع را در اماره می دهی، اما اعتنا به این احتمال خلاف نکن، این که شارع، اماره را در این جا حجت قرار داده است، یک حکمی است مستقل که متفرع و ناظر و مبین و شارح و مضیق اصالة الحل در مشتبه الحل و الحرمة نیست.

معنای این که الامارةُ حجةٌ حسب فرض ما این استکه آن احتمال خلاف را اسقاط کن، بدان عمل کن، معنای القاء احتمال خلاف یعنی این که ترتیب اثر برای آن اصلی نده که در موضوع این احتمال خلاف وارد شده است، اگر اماره دلالت بر نفی حکم احتمال می کرد، **فی مدلولها المطابقی**، نظارت مسجل می شد، اما دلالت اماره بر نفی حکم احتمال خلاف، برخواسته از دلالت مطابقیه نیست تا نظارت باشد، بلکه برخواستۀ از دلالت التزامیه است چون می گوید من هستم پس احتمال خلاف نباشد.

حال می آییم سراغ دلیل اصل، دلیل اصل هم می گوید «**کل شیء لک حلال**» این هم دلالت می کند که غیر از این حلیت چیز دیگری نیست، انیجا هم دلالت التزامیه داریم، پس معارضه است بین دلیل اماره و دلیل اصل، اماره می گوید من هستم، اصل نباشد، اصل می گوید من هستم، اماره نباشد، خب این جاست که باید سراغ آن ورودی رفت که ما بیان کردیم.

این جا عبارات مرحوم آخوند قابل توضیح است که برای جلسۀ آینده ما می شود اما نظر خود آقای آخوند این می شود که حال که حکومت نیست، چون نظارت نیست، نظارت الفاظ بر الفاظ نیست، اگر تضیقی هم هست، بالدلالة التزامیه هست، و این دلالت التزامیه هم بر امارات هست و هم بر اصول، حال که بین الدلیل الامارات و دلیل الاصول نحوه درگیری به وجود آمد، و حکومت نتوانست این درگیری را حل کند، من آن سخن خودم را می گویم، می گویم آن چه ضابط تعارض مستقر است، تحیر عرف است، در جمع بین دو دلیل، و آن تحیر در بین ادلۀ امارات و اصول و در بین خود امارات و اصول نیست. چرا؟ چون اگر ما امارات را بر اصول مقدم کردیم، هیچ محذوری به وجود نمی آید. به این بیان که بگوییم نه به حکومت بلکه به ورود، اماره موضوع اصل را بر می دارد، تحیر را بر می دارد، تحیر که برداشته شد، جا برای اصل، باقی نمی ماند، ماییم و فقط یک دلیل آن هم اماره، نه این که هم اماره را داشته باشیم و هم اصل را تا عرف متحیر شود در جمع بین این دو.

پس نه به بیان حکومت، بلکه به بیان ورود جا را منحصرا برای امارات قرار می دهیم، دون الاصول.

اما این عدم الحیرة چرا؟ توضیح بیشتری می خواهد، آن چه امروز عرض کردیم بیشتر ناظر بود به کلمات مرحوم آخوند در بخش تعادل و تراجیح که البته از دیگر موارد هم برای توضیح مطلب کمک گرفتم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .